

یادداشت آغازین این شماره از فصلنامه به موضوع پایان‌نامه‌های دانشجویی، بویژه در رشته فلسفه و فروع و زیر مجموعه‌های آن اختصاص دارد و مشتمل بر چند ملاحظه و پیشنهاد است:

۱. چندی است در محافل گوناگون علمی، دانشگاهی و حوزوی، موضوع پایان‌نامه‌های تحصیلی دانشجویان و دانش‌پژوهان و گم و کیف - و اصطلاحاً آسیب‌شناسی - آنها مورد توجه قرار گرفته است. عمده مسائل و پرسشها متوجه جنبه کاربردی و کارایی آنها در بیان یا رفع و حل مسئله یا معضلی در جامعه امروز ماست و نوعاً چنین استنتاج شده است که بخش قابل توجهی از این رساله، برغم صرف وقت و نیرو و امکانات فراوان، عملاً نقش و تأثیری در زمینه مسائل واقعی و مبتلا به کشور ندارند و از اینرو پس از دفاع از رساله و اعلام پذیرش آن، مستقیماً راهی قفسه‌های کتابخانه شده و باصطلاح بایگانی میشوند. بحث و تأمل در این عرصه هنوز هم جا دارد و ما در اینجا تنها به آنچه به رساله‌های فلسفی مرتبط است، میپردازیم. نخستین مطلب این است که در واقع اطلاق واژه «کاربرد» برای پژوهشهای نظری محض - همانند فلسفه - چندان موجه و گاه چندان روشن نیست. این ابهام بعضاً اسباب خلط و سوء فهم را نیز فراهم کرده است؛ بگونه‌یی که حتی در برخی نوشته‌ها یا اظهار نظرها، متکلفانه برای فلسفه کاربرد و فایده‌یی را دست و پا کرده‌اند! تقسیم دانشها به نظری و عملی - و در ادوار متأخر به کاربردی و محض - مناط روشنی داشته است و آن اینکه افعال و اقدامات آدمی مسبوق به آگاهی و تأمل و نظر در جهات مختلف امور است و اینکه ارزش افعال نیز بمیزان دخالت عقل و خلوص نیت و احوالات معنوی است. اهمیت نظر و آگاهی قبل از عمل برکسی پوشیده نیست و از قضا در کلمات بزرگان از حکما و فیلسوفان، بر ملازمت میان نظر و عمل تأکید فراوان

شده است. زیرا بر مبنای نگاه وجودی و اصالة الوجود، نظر و عمل دو وجه از یک حقیقتند و حکایت از یک چیز دارند. اساساً ثنویت رایج در مکاتب و نحله‌های فلسفی، ریشه در نگاه اصالت ماهوی مابعد ارسطویی دارد؛ نگاهی که حقیقت واحد و بسیط را مُنقسم به اقسام وهمی و خیالی میکند. باری، نفس تفکر فلسفی نمیتواند عاری از جهات عینی و عملی باشد و از اینرو پرسش از کاربرد فلسفه و تأملات فلسفی، بسته به نوع تلقی ما از کاربرد و کارایی آن دارد. هیچ تفکر اصیل فلسفی فارغ از دغدغه‌های فرهنگی، اجتماعی، دینی و سیاسی نیست؛ چنانکه معماران بزرگ اندیشه فلسفی نظیر سقراط و افلاطون، به غایت «مدینه» و سرنوشت آن توجه تام داشتند و مخاطبان را به تبعات غفلت از آن هشدار میدادند.

۲. نتیجه ملاحظه نخست این نیست که مطالعات و پژوهشهای فلسفی نمیتواند و نباید جهت یا جهات خاصی را تأمین کند. بتردید اندیشمندان دانشمندان کشور نسبت به مسائل و اولویتهای علمی جامعه خود حساسیت دارند و این معنا در جهت‌دادن رساله‌های دانشجویی نیز باید خود را نشان دهد. استادان و همکاران ما در گروههای آموزشی فلسفه بکرات با این پرسش دانشجویان مواجه شده‌اند که چه موضوع و یا حتی چه عنوانی را برای پایان‌نامه خود برگزینند؟ طبیعی است که موضوع رساله‌ها تا حدود زیادی تحت تأثیر علایق و تخصص اساتید رقم می‌خورد و این امر فی‌نفسه در تمرین و ممارست جوانان و دانشجویان میتواند مؤثر واقع شود، لیکن نمیتوان و نباید از اولویتهای علمی کشور غفلت ورزید. بنظر میرسد مهمترین اولویتهای علمی که میتواند از سوی استادان به دانشجویان منتقل و القاء شود، معرفی و احیای موارث علمی و فلسفی کشور و سنت حکمی عالم اسلام و آگاهی از ظرفیتهای قابلیت‌های آن در مواجهه با ابتلائات و پرسشهای عالم معاصر است؛ چنانچه این رویکرد با شرایط و مختصات ویژه آن نهادینه شود، حداقل دستاورد آن، تحقق خودآگاهی جمعی و اعتماد به نفس آگاهانه و عالمانه است که خود شرط نخست قوام فرهنگی و تمدنی است، لیکن باید توجه داشت که معرفی موارث علمی و حکمی نیز آفات ویژه خود را دارد و از جمله آنها، تکرار و تقلید و تمجید بی‌وجه است. برای نمونه، معرفی درست ظرفیت حکمت صدرایی، اولاً،

به باز نمودن نقاط و زوایای ناگفته این حکمت نیاز دارد و ثانیاً، به بیان نقدها و باریک‌اندیشیهایی که شارحان و اتباع این حکمت در قالب نوشته‌های خود آورده‌اند، وابسته است؛ نوشته‌هایی که بعضاً هنوز نسخه‌های مخطوط آنها در کتابخانه‌های عمومی یا شخصی به انتظار معرفی به نسل حاضر نشست است.

۳. از آنچه گفته شد، برمی‌آید که دانشجویان ما بشدت مفتقر به نگاه و رویکرد تاریخنند. نگارنده با امتیازات و قابلیت‌های نگاه تحلیلی، بویژه در ساحت تفکر معاصر بیگانه نیست؛ اما در عین حال از گسترش این نگاه - و مع‌الأسف گسترش نگاه تحصّلی (پوزیتیویستی) - در میان محصّان و دانشجویان فلسفه سخت نگران و دغدغه‌مند است. شنیده میشود که در برخی از کلاسهای درس، دانشجویان از مطالعه سنتهای فلسفی و آشنایی با تاریخ کلاسیک فلسفه منع شده و حتی این عرصه را بیفایده و مضر معرفی کرده‌اند! ولی از صاحبان این طرز تلقی باید پرسید که آیا اساساً شناخت جامع و دقیقی از سنتهای گذشته فلسفی در میان دانشجویان و حتی برخی متخصصان ما حاصل شده است یا خیر؟ اگر مراد ایندسته از متخصصان، توصیه به گذار از تفکر تاریخی بمنظور رسیدن به تفکر تحلیلی - یا بقول برخی تفکر علمی - بوده است، میدانیم که این توصیه قرن نوزدهمی، دست‌کم یک قرن پیش اعتبار خود را از دست داده و نتیجه آزمون پوزیتیویسم - اعم از قدیم و جدید آن - چند دهه قبل اعلام شده است. هیچکدام از مکاتب فلسفی معاصر خود را از رجوع به نگاه تاریخی و دستاوردهای آن بینباز ندیده‌اند و حتی در نقد آن نیز از شیوه‌ها و گفتمان تحصّلی فاصله گرفته‌اند. امروزه ما سخت به آگاهی تاریخی و مهمتر از آن، بازخوانی تاریخی از سنتهای فکری سلف نیازمندیم.

در شماره‌های گذشته این فصلنامه درباره منابع تاریخی فلسفه، بویژه فلسفه باستان سخن گفتیم. با وجود انتشار - صدها اثر مجمل و مفصل در زمینه فلسفه‌های یونان و روم، همچنان زوایای مهمی از این سنت در تاریکی است؛ بخصوص در آنجا که از نسبت این فلسفه‌ها با سنتهای شرقی و اشراقی سخن گفته میشود. از سوی دیگر، مهمترین عرصه‌یی که حکمت اسلامی میتواند با آن به محاوره و تعاطی بپردازد، فلسفه‌های ماقبل سقراط و سنتهای

وجودمحورانۀ آن عصر است که با همهٔ اینها، اندک پژوهش جدّی و قابل توجهی در این زمینه صورت نگرفته است. جا دارد استادان و محققان کشور ما بخشی از توان و امکانات پژوهشی موجود را به معرفی این عرصه‌ها اختصاص داده و مخاطبان جوان خود را نیز به اهمیت آن ملتفت سازند. اکنون، بسیاری از دانشجویان هم به منابع کتابخانه‌یی و هم به امکانات کمک‌آموزشی دسترسی دارند و حتی برای انجام یک پژوهش، نیاز چندانی به خرید و تهیه عین کتاب احساس نمیشود. در این سهولتی که پدید آمده است، نوآوریها و پژوهشهای جدید ضرورت مییابد و در این راه راهنمایی استادان برای ترغیب دانشجویان به انجام پژوهشهای اصیل و راهگشا - هرچند بصورت اولیه و مقدماتی - بطورقطع مؤثر خواهد بود.

**سردبیر**

